



## جریان‌شناسی سیاسی حوزه علمیه نجف

در مصاحبه با دکتر عبدالوهاب فراتی

### چکیده

حوزه علمیه نجف به عنوان یکی از ارکان اصلی و کیان علمی تشیع، همواره جزو افتخارات جهان شیعه در عرصه علم و فقاہت بوده است. این حوزه که در طول تاریخ خود، افت و خیزهای بسیاری را تجربه کرده است، می‌تواند در عرصه‌های گوناگون علمی، فکری و سیاسی راهنما باشد و پیرامون آن پژوهش‌هایی صورت گیرد. در این مقاله با گفتگو با «جناب آقای دکتر فراتی» که سال‌ها در حوزه نجف به پژوهش و تحقیق مشغول بوده است، جریان‌ها و مدارس معاصر این حوزه و ویژگی‌های هر یک از مدارس آن، تحلیل و بررسی شده است. همچنین با نگاهی به نقاط قوت و ضعف حوزه نجف در طول تاریخ معاصر، مسائل آن آینده‌پژوهی شده است. این مقاله حوزه نجف را به چهار مدرسه اصلی آیت الله خویی (رح)، آیت الله سیستانی (مد)، صدر اول و صدر دوم (رحهما) تقسیم کرده و نقطه‌تمایز هر یک از این مدارس را برشمرده است.

**کلیدواژه‌ها:** حوزه علمیه نجف، آیت الله خویی، آیت الله سیستانی، صدر اول، صدر دوم، جریان‌های سیاسی و فکری



## مقدمه

حوزه علمیه نجف با پیشینه بسیار با سابقه‌اش، همواره یکی از افتخارات جهان تشیع در عرصه علم و فقه‌هاست. به برکت مرقد مطهر امیرالمؤمنین علی (ع)، علما و مراجع بزرگی در این شهر پرورش یافته‌اند که هر یک نقطه عطفی در تراث علمی و فکری جهان تشیع بوده‌اند؛ تا آنجا که می‌توان گفت پرداختن به تاریخ تطور فقهی، کلامی و اخلاقی شیعه بدون توجه به حوزه علمیه نجف امکان‌پذیر نیست. حوزه علمیه نجف در دهه‌های اخیر به دلایل مختلف، از جمله دشمنی حزب بعث و به‌ویژه «صدام حسین» و پس از سقوط وی - بی‌ثباتی کشور عراق، با افت و خیزهای بسیاری مواجه بوده است که پس از کارآمدن دولت شیعی در این کشور، انتظار و مطالبات از آن نیز بالا رفته است. در این میان، آنچه توجه به وضعیت حوزه علمیه نجف را دوچندان می‌کند، جایگاه تاریخی و ضرورت حفظ و تلاش برای شکوفایی مجدد آن است. چه اینکه این حوزه تنها به شیعیان عراق اختصاص ندارد و متعلق به جهان تشیع می‌باشد؛ همچنین برای رشد و عظمت شیعه در جهان، تقویت و تعمیق روابط میان حوزه علمیه نجف و حوزه‌های علمیه ایران، به‌ویژه حوزه علمیه قم، ضروری است.

دستیابی به این هدف، ابتدا با آشنایی و شناخت وضعیت حوزه علمیه نجف در عصر حاضر امکان‌پذیر خواهد بود. پاسخ دقیق به پرسش‌هایی از قبیل اکنون وضعیت حوزه علمیه نجف از نظر علمی چگونه است؟ جریان‌های فکری موجود در حوزه نجف کدام‌اند؟ چه قوت‌ها، ضعف‌ها، فرصت‌ها و تهدیدهایی در برابر حوزه علمیه نجف قرار دارد؟ در نگاه آینده پژوهانه، آینده حوزه علمیه نجف چگونه خواهد بود؟ راهبردها و راهکارهای تقریب میان دو حوزه نجف و قم چیست؟ و ده‌ها پرسش دیگر، زمینه‌ساز نگاه راهبردی و ارائه راهکارهای تعامل با حوزه علمیه نجف است.

از این رو، یکی از محورهای مهمی که پرداختن به آن ضرورت دارد، آشنایی با جریان‌شناسی سیاسی در حوزه علمیه نجف و دیدگاه‌های مختلف در این عرصه است؛ به خصوص آنکه پس از سقوط صدام و تشکیل حکومت شیعی در عراق، مطالبات از حوزه علمیه نجف به شدت بالا رفته است. به همین خاطر، گفتگویی در این شماره با جناب آقای دکتر «عبدالوهاب فراتی»، دانش‌آموخته حوزه علمیه قم و عضو هیئت علمی «پژوهشگاه فرهنگ



و اندیشه» انجام شده است. دکتر فراتی، سال‌هاست تمرکز علمی خود را بر شناخت حوزه علمی نجف قرار داده است که نتیجه این پژوهش‌ها، تاکنون به تألیف دو اثر با عناوین مدارس سیاسی حوزه نجف و حوزه نجف و بنای دولت در عراق جدید انجامیده است. هرچند تمرکز دکتر فراتی بیشتر بر ساحت سیاسی حوزه علمی نجف بوده است، اما سایر حوزه‌ها نیز از نگاه ایشان دور نمانده است.

محور اصلی این گفتگو، آشنایی با ویژگی‌ها، مدارس سیاسی، مقایسه میان آنها و تا حدودی آینده‌پژوهی حوزه علمی نجف است.

در پایان، ضمن تشکر از جناب آقای دکتر فراتی، توجه به این نکته ضروری است که آنچه در این مصاحبه خواهد آمد، دیدگاه‌های علمی ایشان است و لزوماً مواضع نشریه نمی‌باشد. با توجه به اهمیت موضوع، از تمامی صاحب‌نظران دعوت می‌شود تا دیدگاه‌های خود در عرصه‌های مختلف پیرامون حوزه علمی نجف را با «معرفت شیعه» به اشتراک بگذارند.

### انگیزه تمرکز علمی بر حوزه نجف

➤ ضمن تشکر از جناب‌عالی که دعوت «معرفت شیعه» برای گفتگو را پذیرفتید، در ابتدا بفرمایید چه انگیزه یا انگیزه‌هایی سبب شد که موضوع حوزه علمی نجف، آن هم از بُعد سیاسی را موضوع پژوهش خود قرار دهید؟

حدود سه سالی که مشغول مطالعه تحولات فکری حوزه نجف شده‌ام، بیشتر از زاویه تحولات و تفکرات سیاسی در نجف به این موضوع پرداخته‌ام. حوزه نجف و حوزه قم دو روایت از حوزه علمی شیعه هستند که از نظر برخی، این دو روایت به رقیب‌های هم تبدیل شده‌اند که گاه ممکن است در مقابل یکدیگر قرار گیرند. اینکه عنوان روایت نجف از تشیع را چه بگذاریم و عنوان روایت حوزه قم را چه بنامیم، بحث دیگری است. مثلاً می‌توان از روایت نجف، تحت عنوان «تشیع مدنی» و از روایت قم تحت عنوان «تشیع سیاسی» تعبیر کنیم. البته بین این دو روایت، روایت دیگری هم هست که می‌توان آن را «تشیع فرهنگی» نام نهاد که بیشتر به کانون‌های سنتی حوزه که در هردو حوزه نجف و قم هستند، مربوط می‌شود و به صورت قدرتمندانه همچنان به حیات خود ادامه می‌دهند. اینکه گفته شد روایت نجف به تدریج رقیب روایت قم می‌شود، عطف به تمثیلی است که یکی از علمای نجف داشت. ایشان معتقد بود که رقابت شما با ما در آینده، به رقابت دو روایت «مائو» و «لنین» از



مارکسیست شبیه می شود. مطلع هستید که تفسیر ارتدوکسی از مارکسیست، در آثار مارکس باقی ماند و هیچ انقلابی براساس آن اندیشه شکل نگرفت. لنین با تصرفی که در اندیشه مارکس انجام داد، اندیشه او را یک گام به جلو برد و توانست انقلابی در روسیه ایجاد کند. سپس مائو هم با دو تغییر و دو گام، تفسیر جدیدی از اندیشه مارکس ارائه داد و در جامعه دهقانی چین، انقلاب مارکسیستی دیگری را به وجود آورد.

این دو تفسیر چندین دهه رقیب هم بودند و هرکدام استدلال می کردند که تفسیر برتر و درست تری از مارکس هستند. اما در نهایت، تفسیر لنین از بین رفت و مائو به صورت بازسازی شده، رقیب غرب شد. تفسیر او چنین بود که نکند در آینده، مثلاً تفسیر ما از تشیع در قبال تفسیر شما، از بین برود و یا به عکس. تصور اینجانب آن بود که نجف می تواند تفسیر رقیبی درست کند. با توجه به اینکه بنده در ادبیات برخی از روشنفکران دینی در ایران هم می دیدم، سعی بر آن بود که تفسیری را مطرح کنند تا بتواند قرائت ایدئولوژی از تشیع را در ایران کنار بزند، و روایت دیگری را بدیل آن سازند. البته آنها امیدشان به محافل مذهبی و حوزوی بود تا به چنین بدیلی دست یابند و بتوانند آن را به دستگاه های اجتهادی مستند کنند و آن چنین، در مقابل روایت غالب، حجیت و اعتبار به دست آورند. امید آنان در واقع، بیش از آنکه به دانشگاه معطوف باشد به حوزه امیدوار بودند.

از این رو، برای بنده این پرسش مطرح شد که محل رشد این تفسیر و روایت دوم در کجای حوزه قرار دارد؛ به خصوص که در درون حوزه علمیه قم، رقیبی هم وجود نداشت که بتواند هژمونی تفسیر سیاسی امام خمینی (ره) از تشیع را بشکند. ناخودآگاه احساس کردم که نکند این تفسیر از نجف سر برآورد و سپس به ایران سرازیر شود و با تفسیری که از تشیع مدنی ارائه می کند، به تدریج حامیان تفسیر سیاسی از تشیع را قانع کند که تشیع مدنی، هزینه های کمتری نسبت به تشیع سیاسی دارد و راحت تر می تواند با جهان و غرب تعامل برقرار کند.

همچنین شاهد این مسئله بودم که در بعضی از کنفرانس های برگزار شده در غرب، ایده ای ترویج می شود که روایت نجف و اثبات برتر بودن آن بر روایت قم در تشیع را اثبات می کرد؛ به گونه ای که شیعیان را قانع می کرد که تشیع سیاسی هزینه بردارتر و مشکل آفرین تر است؛ در حالی که روایت نجف تعایش بیشتری با دنیای پیرامون خود دارد.



مجموعه این رخداد و تحلیل‌ها سبب شد تا در بافت حوزه نجف جستجو کنیم و اینکه تفسیر ما از نجف چگونه می‌تواند باشد و چطور می‌توان آن را از نمای نزدیک تحلیل و بررسی کرد. منظور از نمای نزدیک، آن است که ما در داوری‌هایی که در حوزه قم از نجف داریم، گاه دیدگاه‌های غیرعلمی و غیرواقعی را ارائه می‌کنیم. یعنی به عنوان مثال، همواره تلاش می‌کنیم که از مدرسه آقای خویی، تفسیری ارائه کنیم که لزوماً به پذیرش ولایت فقیه منتهی شود و یا طوری نجف را تحلیل می‌کنیم که تفاوت معرفت‌شناسی و یا فکری با فضای قم نداشته باشد. به همین دلیل، تشخیص دادم که اولین گام برای شناخت نجف، جریان‌شناسی حوزه آن است؛ چون به هر حال، یکی از مزیت‌های جریان‌شناسی این است که یک نگاه چند بُعدی نسبت به محیط به شما ارائه می‌دهد.



### آمار طلاب حوزه علمیه نجف

➤ آیا آماری از طلاب حوزه علمیه نجف دارید و اینکه طلاب چه کشورهایی در کشور عراق به تحصیل مشغول‌اند؟

براساس اطلاعات، عراق شانزده هزار طلبه دارد که شش هزار نفر آنها در خارج از نجف و ده هزار نفر آنها در نجف درس می‌خوانند. از این ده هزار نفر، چهار هزار نفر افغانی و پاکستانی، ۳۸۴ نفر ایرانی و مابقی عراقی هستند.

۱. مراد از مدرسه در این گفتگو، مدرسه فکری است.



## براساس انگیزه‌هایی که از ورود به مسائل حوزه علمیه نجف بیان کردید، تاکنون پژوهش‌های خود را چگونه سامان داده‌اید؟

نخستین اثری که در این راستا نوشته شد، مدارس فکری سیاسی حوزه نجف بود که به جریان‌شناسی فکری سیاسی نجف از اواخر دوره بعثی‌ها در دهه شصت میلادی تا به الان می‌پردازد و دانشگاه کوفه نیز در حال ترجمه آن به زبان عربی است. در این اثر در مورد چهار مدرسه، یعنی مدرسه آیت الله خویی (رح)، مدرسه آیت الله سیستانی (مد)، مدرسه صدر اول و مدرسه صدر دوم (رحهما) بحث تطبیقی و تاریخی شده است.

پژوهش دوم، حوزه نجف و بنای دولت در عراق جدید است. این اثر در پی پاسخ به این پرسش است که چرا حوزه نجف به دولت شیعی فکر نمی‌کند و تحت تأثیر چه هنجارهایی ادامه حیات داد؟ تلاش بنده در این کتاب بر آن بود که توضیح دهم علما و فقهای نجف از دوره عثمانی‌ها به ویژه از زمانی که شیخ انصاری (ره) به اصرار شاگردانش، از جمله میرزای شیرازی اول و آخوند خراسانی (رحهما) درس ولایت فقیه را مطرح کرد تا به الان که به مکاسب حاشیه می‌زنند، یعنی در این ۱۷۴ سال، چگونه درباره دولت در بغداد فکر می‌کنند؟ چرا اساساً به دنبال تأسیس دولت شیعی نیستند؟ چرا از این ایده منصرف می‌شوند و به سمت نظم‌های مردمی می‌روند؟ و چرا در نهایت پارلمان را می‌پذیرند؟ یعنی خواستم توضیح بدهم که چه اتفاقی در این سال‌ها افتاده که این‌گونه نگاه آنان را به دولت متعین کرده است؟ به همین خاطر، افرادی که در این ۱۷۴ سال به مکاسب حاشیه زده‌اند، همه را بررسی کردم تا متاخرین حوزه نجف مثل آیت الله سیستانی (مد).

دو کتاب نیز از آیت الله یعقوبی به فارسی ترجمه کردم. یکی فقه المشاركة فی السلطة بود که یک دور درس خارج ایشان درباره فقه مشارکت در قدرت را ارائه کرده است. هدف بنده از ترجمه این کتاب، این بود که دانشجویان دوره ارشد و دکترا، چگونگی استدلال به آیات و روایات و اقوال علما را در یک متن اجتهادی ساده و روان ببینند. کتاب دیگر، اجتهاد و جهاد است که بیشتر زندگی «سید محمدصادق صدر (ره)» (پدر مقتدا صدر و معروف به صدر دوم) را بررسی کرده است. به نظر بنده، این کتاب بسیار ارزشمند است و البته مفصل. این کتاب در کتاب دیگری با عنوان قنادیل العارفین وجود دارد که به فارسی با عنوان ستارگان عرفان ترجمه شده است.



کتاب دیگری با عنوان من زعامة صدر الثانی الی مرجعیت شیخ محمد الیعقوبی نوشته‌ام که در آن تنوعات درونی جریان صدر دوم را توضیح دادم. اندیشه معاصر حکیم ثانی عنوان آخرین پژوهشی است که در این باره انجام دادم.

➤ شما در ادبیات خود از صدر اول و صدر دوم (رحهما) نام می‌برید. آیا این عناوین به

شخصیت‌های مشخصی اشاره دارد یا این دو نفر نماینده دو جریان فکری هستند؟

مراد از صدر اول، اشاره به اندیشه‌های مرحوم سید محمدباقر صدر(ره) - که در ادبیات نجف از او نیز به «ابی جعفر» نیز یاد می‌شود - و گروه‌های متأثر از او مثل «حزب الدعوة» است. این جریان به حکومت اسلامی و حرکت نخبگانی و حتی مسلحانه جهت تأسیس آن باور داشت. مراد از جریان صدر دوم، اشاره به اندیشه‌ها و باورهای سید محمدصادق صدر(ره) است که خود را حوزه ناطقه و مجاهده و حوزه آیت الله خوئی(ره) را حوزه صامته یا غیرمجاهده می‌خواند. او گرچه به حکومت اسلامی باور داشت، اما اعتقادی به حرکت‌های حزبی نداشت و بیشتر بر آگاهی بخشی به توده‌های مردمی تکیه می‌کرد.

### ساختار مرجعیت

➤ به نظر می‌رسد نظام مرجعیت در نجف بیشتر خاندان محور باشد؛ نظر شما چیست؟

خاندان‌ها در نجف بسیار مهم هستند و معمولاً مرجعیت در آنها می‌چرخد. به عنوان مثال، خاندان آل کاشف الغطاء، خاندان صدر، خاندان حکیم، خاندان بهشتی و خاندان مدرسی از جمله آنها هستند. اینها خاندان‌های بزرگی‌اند که یا اصالتاً ایرانی و یا عرب بوده و بسیار قدرتمند هستند و طبق قانون نانوشته‌ای، علما در نجف معمولاً از این خاندان‌ها به مرجعیت می‌رسند.

در این میان، صدر دوم(ره) تلاش کرد که ساختار خاندان‌ها را در نجف بشکند و با جذب شاگردانی خارج از خاندان‌ها، کوشید افرادی را مطرح کند که چنین عقبه‌ای نداشتند. آنها به تدریج در مدرسه ایشان درس خواندند و بعد از شهادت او، ادعای مرجعیت کردند که امروز در نجف به عنوان «مراجع خودخوانده» مشهور هستند. لذا دفاتر متعدد مراجعی که در نجف مشاهده می‌شود، حاصل دوره صدر دوم(ره) است. به عنوان مثال، آیت الله قاسم الطایبی، عدی الاعسم و فاضل البدیری از شاگردان صدر دوم هستند که از خاندانی



غیرمشهور به مرجعیت رسیده‌اند. البته در میان شاگردان صدر دوم، آیت‌الله یعقوبی استثنا است که اجتهادی مقبول نزد برخی از عالمان حوزه قم و نجف دارد؛ با این همه، برخی از نجفی‌ها در اوان سقوط صدام، با او همانند دیگر شاگردان صدر دوم برخورد می‌کردند. در آن دوره، فشارهای بسیاری بروی آوردند و ایشان مکان درسش را بارها تغییر داد و در نهایت در «حی الزهراء» مستقر شد. الان حدود یک سالی است که به اطراف حرم - قبل از کوچه بیت مرحوم آیت‌الله سید محمد سعید حکیم (ره) - نقل مکان کرده است.

در این دوره شاهد ظهور و بروز افرادی خارج از خاندان‌ها و آمدن آنها تا سطوح مرجعیت و تقابل آنها با مرجعیت سنتی نجف که خروجی‌های مدرسه خویی بودند، هستیم. البته در این میان، دولت بعث هم برخی را به عنوان جاسوس و یا دست‌نشانده فرستاد که وارد حوزه بشوند؛ از جمله الصرخی که با جناب آیت‌الله یعقوبی است. ولی آنچه در خروجی‌های مدرسه صدر دوم (ره) به چشم می‌آید، این است که بیشتر شاگردان صدر دوم به دلیل ضعف علمی نتوانستند با سنت و تاریخ نجف رقابت کنند و ساختارهای حوزه نجف را با چالش جدی مواجه نمایند. در مقابل، تمامی شاگردان صدر اول (ره) مجتهد بودند. مثل مرحوم شاهرودی، آصفی، فضل‌الله و سید کاظم حائری (رحمهم) که کسی در اجتهاد آنها تردیدی نداشت یا مثلاً خروجی مدرسه آقای خویی که چهار طبقه شاگرد و مجتهد داشت. ولی این اتفاق در مدرسه صدر دوم (ره) نیفتاد و نتوانست هژمونی نجف را بشکند.

## حوزه نجف و سیاست

➤ به نظر شما، نگاه حوزه نجف به سیاست چگونه است؟

در پاسخ به این سؤال باید از دورویکرد عام و خاص حوزه نجف به سیاست سخن گفت. در واقع، حوزه نجف یک رویکرد عام دارد که آن، اجتناب از سیاست است. یعنی نجف اساساً علاقه‌ای به مداخله در امور سیاسی ندارد و خودش را درگیر مسائل سیاسی نمی‌کند. اینکه چرا در رویکرد عامش درگیر مسائل سیاسی نمی‌شود، می‌تواند دو دلیل داشته باشد؛ نخستین دلیل به مبانی فقهی آن‌ها بازمی‌گردد؛ آنها معتقدند که سند و دلالت ادله لفظی درباره ولایت فقیه، ضعیف هستند و آنچه نراقی ادعا کرده، مخدوش است. یعنی برمی‌گردند به استدلالی که شیخ انصاری (ره) علیه نراقی مطرح کرده است. اینکه می‌گویم ادله لفظی، چون آنان از مسیر دیگری مسئله حکومت را تحلیل نمی‌کنند. دوم آنکه تجارب



انباشته شده آنها از دوره عثمانی‌ها، ثورة العشرین تا تاریخ نزدیک به اشغال عراق بعد از ۲۰۰۳ م. آنها را قانع کرده است که حوزه را نباید درگیر مسائل سیاسی کرد.

#### ➤ مراد از تجارب انباشته دقیقاً چیست؟

همان‌طور که می‌دانید، عراق زیر سلطه عثمانی‌ها بوده است. هنگامی که انگلیسی‌ها تلاش کردند امپراطوری عثمانی را متلاشی کنند و کشورها را از نفوذ آن خارج سازند، شیعیان به لحاظ منطقی می‌بایست کنار انگلیسی‌ها با عثمانی‌ها می‌جنگیدند و سنی‌ها در مقابل انگلیسی‌ها می‌ایستادند. چون شیعیان در دوره عثمانی‌ها صدمات بسیاری دیدند و به بهانه‌های مختلف قتل عام شده بودند. ولی در ثورة العشرین قضیه برعکس شد. یعنی شیعیان رفتند با انگلیسی‌ها جنگیدند و سنی‌ها رفتند با انگلیسی‌ها پیمان بستند. اما قیام سرکوب شد و بیشترین تلفات در این جنگ نصیب شیعیان شد و سنی‌ها در نهایت دوباره به قدرت برگشتند. به همین خاطر، وقتی که از آیت الله سیستانی (مد) می‌پرسند، چرا زمانی که آمریکایی‌ها به عراق حمله کردند، شما فتوای جهاد علیه آمریکا ندادید، در پاسخ می‌فرمایند که اگر من فتوا می‌دادم، اتفاقی می‌افتاد که در ثورة العشرین افتاد. یعنی این تجربه تاریخی نمی‌گذارد خودش را تا این حد درگیر امور سیاسی کند.



به نظر بنده، این رویکرد عام خیلی مهم است. یعنی زمانی که تجارب تاریخی و مبانی



فقهی حوزه نجف با هم ترکیب می‌شود، این رویکرد را شکل می‌دهد که نباید روحانیت وارد سیاست بشود و ما هم نباید از درون ادله، تئوری‌ای را استخراج کنیم که درصد تدبیر جامعه باشد. فقها و عالمان نجف هم ابایی ندارند که کسی این اندیشه و تفکر را به سکولاریسم متصف کند. البته آنان بدون شک بر این باورند که دین در مورد حوزه سیاست حرف و اندیشه دارد؛ حتی سکولارترین آدم‌ها در جهان اسلام مثل علی عبدالرازق یا دکتر مهدی حائری، منکر محورهای سیاسی قرآن و حدیث نسبت به حوزه سیاست نیستند. اما اینکه بشود فراتر از اینها، تئوری‌ای را پیرامون اداره جامعه و دولت استخراج کرد، عالمان نجف بدان معتقد نیستند. به این مطلب اصطلاحاً «سکولاریسم سیاسی» می‌گویند. البته تعبیر دیگری هم از سکولاریسم هست، آنگاه که این واژه را به صورت مصدری به کار بریم؛ یعنی Secularization؛ سکولاریسم در معنای مصدری آن، یعنی فصل رجال دین از رجال سیاست. تجربه‌ای که در اروپا اتفاق افتاد. نجفی‌ها این تعبیر را نیز می‌پذیرند؛ یعنی می‌گویند که هیچ روحانی نباید به نام حوزه وارد مناصب حکومت بشود. این اصل را هم آیت الله سیستانی (مد) بر آن تأکید می‌کند و هم آقای حکیم (ره). یعنی می‌خواهم بگویم که هیچ ابایی ندارند که اندیشه آنها به سکولاریسم، هم به مفهوم مصدری آن و هم به مفهوم سیاسی آن متصف بشود.

«برخلاف صحبت‌های شما، شاهد آن هستیم که جریان‌های سیاسی نیز به شدت در حوزه علمیه عراق فعال هستند و این مسئله حتی به دوران بعد از صدام اختصاص ندارد، بلکه بسیاری از علمایی که در دوران او به شهادت رسیدند، به سبب نگاه آنها به عدم مشروعیت دولت صدام و ضرورت تشکیل دولت اسلامی بود. این مسئله را چطور ارزیابی می‌کنید؟»

باید این نگاه را در رویکرد خاص حوزه نجف تحلیل کرد. یعنی آنان بر حسب ضرورت‌ها یا اضطرارهای تاریخی و سیاسی - و نه از باب عناوین اولیه - در برخی امور سیاسی مداخله می‌کنند. مثلاً در انقلاب ثورة العشرین، چند جبهه نبرد تشکیل دادند و عالمان این شهر با انگلیسی‌ها جنگیدند. در آن هنگام مرحوم کاشانی (ره) هم در برخی از این جبهه‌ها حضور داشت. رویکرد خاص، برخلاف تصویری است که امروز ما در قم از نجف داریم. این رویکرد نه از باب عناوین اولیه، بلکه از باب ضرورت و اضطرار است که وقتی تمام شد، به همان اتجاه عام برمی‌گردد. به همین دلیل، برخلاف تشیع سیاسی که اگر فقیه در امور سیاسی دخالت کند از باب عنوان اولیه است، آنها از باب عنوان اولیه در مواضع خاص دخالت نمی‌کنند. پس نجفی‌ها دو رویکرد عام و خاص دارند که کانون نجف را به خودش مقید



کرده است و مدرسه آیت الله حکیم و خوبی (رحهما) از آن حراست می‌کرده است.

امروزه اگر کسی بخواهد بداند که در زمان شیخ طوسی (ره) در این شهر چه رویه و مسائلی وجود داشته است، اگر دوره آیت الله خوبی (ره) را بخواند، می‌فهمد دوره شیخ طوسی (ره) هم چنین بوده است. شیخ طوسی (ره) را می‌توان مؤسس و آیت الله خوبی (ره) را مجدد حوزه نجف دانست. در واقع وضعیت کنونی این دوره، شبیه چیزی بوده است که در دوره شیخ بوده است؛ یعنی در واقع آیت الله خوبی (ره) کل این تاریخ را به هم پیوند زده و دوخته است. حالا اگر کسی خارج از این برنامه، رویکرد دیگری را برگزیند، مثلاً به دنبال حکومت شیعی باشد، به صورت ساختارشکنانه از متن به حاشیه پرت می‌شود. یا کسی که بخواهد مثلاً از طریق راه‌اندازی گروه‌های نظامی و یا احزاب سیاسی مثل حزب الدعوة اقدامی کند، آیت الله سید محسن حکیم، مجبورش می‌کند که از حزب استعفا بدهد. یعنی این تفکر هژمونیک چنان است که مقاومت‌های درون و پیرامون خودش را می‌شکند و اجازه نمی‌دهد که کسی خارج از آن ساختار - اصلاً - فکر کند و یا رویه متمایزتری را برگزیند. به همین دلیل، وقتی که شما وارد نجف می‌شوید، در هشتاد درصد دروس خارج آنجا، اساساً متنی از صدر اول تدریس نمی‌شود؛ به جز دو سه نفر مثل سید علی اکبر حائری و ایروانی که به صورت موردی می‌گویند: «قال ابی جعفر»، که منظورشان همان صدر اول است. کسی نیز علاقه ندارد که حلقات را به متن درس‌های اصولی برگرداند. این نشان می‌دهد که نجف در صدد است اشراف و نظارتی که در سازمان دولت داشته است را حفظ کند و خودش را با بود و نبود دولت در بغداد گره نزند و هوشمندانه رفتار کند.

از سوی دیگر، اینها یک گوشه‌نگاهی به تجربه ما در ایران دارند. یعنی به رغم اینکه خیال می‌کنیم که آنها بی‌توجه از تجربه روحانیت شیعی در ایران هستند، اما به شدت تجربه‌های ما را رصد می‌کنند و از پیامدهای آنچه که در ایران اتفاق افتاده است، نگران هستند. در سفر اخیری که به نجف داشتم، دیدم که در میان طلاب و عالمان نجف، اهانت اخیر به برخی از روحانیون در ایران به موضوع مهمی تبدیل شده است. این نشان می‌داد که تجربه روحانیت ایران برای آنها مهم است. یعنی اگر مبانی فقهی، به اضافه تجارب تاریخی خودشان و تجربه ما در این موضوع را باهم تلفیق کنیم، آنگاه می‌توانیم به این نتیجه برسیم که این رویه برای آنها مستطهر به استدلال است.



در واقع، تأکید بنده بر این است که باید نجف را از مسیر مدرسه آیت الله خویی (ره) شناخت. در مورد آیت الله سیستانی (مد) ممکن است هنوز نشود ادعا کرد که به مدرسه مستقلی تبدیل شده است؛ ولی می‌توان گفت که ایشان به لحاظ روش سیاسی، بین امام راحل و آیت الله خویی (رحهما) قرار دارد. یعنی نه مثل آیت الله خویی (ره) کلافیه را از امور نوعی جدا می‌کند و نه مثل امام، فقیه را روانه حکومت می‌کند و نه اجازه ورود روحانیون به ارکان دولت را می‌دهد. حال سؤال این است که چرا آیت الله سیستانی (مد) بیش از این پیش نمی‌رود؟ چون هنوز استدلال‌های بنیادی در مدرسه آیت الله خویی (ره) اجازه نمی‌دهد بیش از این ورود پیدا کند.

➤ اینکه فرمودید رویکرد عام حوزه نجف این است که به سیاست و دولت ورود پیدا نمی‌کند، اما مشاهده می‌کنیم که گفتمان شیعه سیاسی نیز در نجف با سابقه است و بسیاری از شخصیت‌های بنام و حتی مراجع نجف در این مسیر به شهادت رسیده‌اند. خاندان صدر، خاندان حکیم و بسیاری دیگر نشانگر رویکرد سیاسی در حوزه نجف است و با توجه به این گستردگی، نمی‌توان آن را اتجاء خاص و موردی نامید؛ بلکه به نظر جریانی است که به موازات جریان سکولاریسم می‌آید. همچنین آیت الله خویی (ره) با قیام مردم عراق نشان می‌دهد که اگر شرایط فراهم باشد، حتی شخصیتی همانند ایشان نیز به میدان می‌آید. بنابراین، آیا واقعا می‌توان اتجاء عام را جریان سکولاریسم دانست و به جریان مقاومت و به تعبیر شما شیعه سیاسی در نجف سهم بسیار کوچکی بخشید؟

بله؛ اتجاء و رویکرد عامی را که گفتیم، نسبت به مدرسه خویی (ره) است که بر حوزه نجف استیلا دارد. اما سایر مدارس، به ویژه مدرسه صدر دوم (ره) چنین نیست و ساختار شکنی‌هایی را داشته است. بنابراین، منظور این نبوده است که در حوزه نجف رویکرد سیاسی وجود ندارد؛ بلکه بی‌تردید در آنجا بسیاری از افراد انقلابی، طرفدار جبهه مقاومت هستند و حتی خیلی از اساتید نجف انقلابی‌اند. حتی می‌توان ادعا کرد که بخش بزرگی از حوزه نجف، طرفدار جمهوری اسلامی ایران و علاقه‌مند به آن هستند. اما با رویکرد عام نجف قابل جمع‌اند. به عبارت دیگر، وقتی می‌گوییم کانون و قوام نجف مدرسه خویی (ره) است، به این معنا نیست که حتی در این مدرسه طرفدار امام یا موافق جمهوری اسلامی نباشد؛ بلکه اینها را با هم قابل جمع می‌دانند. ممکن است یکی از دلایل آن، نهادینه شدن آزادی‌های معرفتی و عملی باشد که در نجف وجود دارد. حوزه نجف به مثابه مجموعه جزایری است



که در آن، همه افکار و رویه‌ها وجود دارد و کسی با کسی برخورد نمی‌کند. درست است که نجف کانونی دارد که تحت تأثیر مدرسه آیت الله خویی (ره) است، اما این به معنای سرکوب و حذف دیگر جریان‌ها نیست.

### وضعیت اقتصاد حوزه نجف و تأمین حوزه و طلاب چگونه است؟

بی‌تردید وجوهات شرعیه اولین منبع مالی نجف است که از سراسر جهان به این حوزه سرازیر می‌شود. به ویژه آیت الله سیستانی (مد) که مقلدین زیادی دارد و از حوزه حمایت می‌کند. بعد از سال ۲۰۰۳ م. تمام موقوفاتی که برای حوزه بود را برگردانند و از موقوفات عام و خاص برای اداره آن استفاده می‌کنند. برخلاف ایران که آمدیم در درون سازمان اوقاف دانشکده علوم قرآن زدیم و شانزده دانشکده در سراسر کشور ایجاد کردیم و بخشی از درآمد موقوفات را صرف این موارد می‌کنیم و به حوزه چیزی نمی‌دهیم.

### جریان‌شناسی

➤ پیش از ورود به مسئله جریان‌ها، سؤال این است که معیارهای شما برای جریان‌شناسی حوزه نجف چیست؟ آیا شخص محور است، مدرسه محور است یا حوزه محور می‌باشد؟

هنگام آغاز جریان‌شناسی نجف، از روش قیاسی و استقرایی استفاده می‌کردم؛ یعنی تردید داشتم که شخص محور شروع کنم یا مدرسه‌ای یا جریانی. در هر صورت به صورت استقرایی وارد شدم. مشکلی که در نجف وجود دارد، این است که نمی‌توانیم از واژه «جریان» در توصیف این حوزه استفاده کنیم؛ زیرا اولاً جریان به مفهوم مصطلح آن در این حوزه جواب نمی‌دهد و ثانیاً، نجفی‌ها از کاربری این واژه بر خودشان ابا دارند؛ چون احساس می‌کنند که این واژه بار سیاسی دارد و به درد فضای بغداد می‌خورد تا فضای نجف. به همین دلیل، هنگامی که به متوجه شدم صورت‌بندی نجف براساس شخص و جریان روش صحیحی نیست، از مفهوم مدرسه استفاده کردم. از این رو، در اولین اثر خودم از مدارس فکری سخن گفتم نه جریان‌ها.

➤ باتوجه به این معیار، حوزه نجف از چند مدرسه تشکیل شده است؟

بنده حوزه نجف را به چهار مدرسه تقسیم کردم. یکی مدرسه آیت الله خویی (ره) که در واقع کانون حوزه نجف است. دیگری، مدرسه آیت الله سیستانی (مد)، سوم مدرسه صدر اول (ره) و چهارم هم مدرسه صدر دوم (ره) است.



## ۱. مدرسه آیت الله خوئی (ره)

طبیعتاً ذیل مدرسه خوئی (ره) ویژگی‌های عمومی این مدرسه را رسم می‌کنیم؛ سپس رویکردهای خاص و عامش را تحلیل و شارحان این مدرسه را بیان می‌کنیم. مثلاً مدرسه آیت الله خوئی (ره) چند نسل شارح دارد؛ یعنی شما از آقای وحید و میرزای فلسفی که آمدند ایران بگیریید تا شیخ حسین بشیرنجفی، محمد اسحاق فیاض، سید محمدسعید حکیم و حتی خود آیت الله سیستانی و میرزا جواد تبریزی، همه شارحان این مدرسه هستند که نسبتشان را با آنچه آیت الله خوئی (ره) در این مدرسه بنا کرده بود را تحلیل کردم و دیدگاهشان نسبت به حکومت شیعی در عراق و بحث ولایت فقیه مطرح شد. یا مثلاً دیدگاه شارحان و شاگردان آیت الله خوئی (ره) در بحث «جهاد ابتدایی» که در اواخر عمر شریف ایشان در انتفاضه شعبانیه مطرح کردند، بیان شده است. گفتنی است که بحث جواز جهاد ابتدایی ایشان، بسیاری از طلبه‌های ایرانی را به خطا انداخته است که آیت الله خوئی (ره) چون به وجوب جهاد ابتدایی در عصر غیبت قائل است، پس بدون شک به ولایت فقیه نیز معتقد است. در این مسئله توضیح داده شد که این فتوا و این طرز نگاه به بحث جهاد، تحت تأثیر تحولات انتفاضه است و خارج از مستوای عمومی بحث‌های ایشان در فقه است.





## ۲. مدرسه آیت الله سیستانی (مد)

مدرسه آیت الله سیستانی (مد) اگرچه به لحاظ مبانی، بر مدرسه استادش، آیت الله خویی (ره) تکیه دارد، اما یکی از تفاوت‌های آن، این است که هرچند آیت الله سیستانی نیز مانند استادش، دلالت ادله لفظی بر ولایت فقیه را نمی‌پذیرد و اساساً طرفدار حکومت شرعی نیست، اما برخلاف آیت الله خویی (ره)، به صورت ایجابی نیز درباره دولت بدیل سخن گفته است و آن، همان دولت مدنی است که در ادبیات ایشان وجود ندارد. منشأ این تفاوت آن است که آیت الله سیستانی (مد) شاگرد شیخ حسین حلی (ره) است. حلی از شاگردان میرزای نایینی (ره) می‌باشد و آیت الله سیستانی (مد) این چنین نظریه دولت مدنی میرزای نایینی (ره) را با دو تغییر در عراق جدید بازسازی می‌کند. ایشان نیز همچون مرحوم آخوند و نایینی (رحهما) بر این باور است که فقیه فقط بر منصوصات ولایت دارد و ولایت در غیر آنها، به دست مردم است؛ لذا توافق آنان با والی، ذیل «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» قرار گرفته و الزام آور است.

بنده در مقاله‌ای، از نظریه سیاسی آیت الله سیستانی (مد) به نظریه «ارادة الأمة» تعبیر کردم؛ زیرا اولاً میرزای نایینی (ره) تکلیف زنان را در کتاب تنبیه الامة را مشخص نکرد؛ در حالی که آیت الله سیستانی این مسئله و همچنین وضعیت اقلیت‌ها در ساختار قدرت را مشخص می‌کند. به همین دلیل، هنگامی که به دموکراسی توافقی بر اساس بیانات صادره از ایشان نگاه می‌کنیم، به این نتیجه می‌رسیم که آیت الله سیستانی (مد) به نوعی به اندیشه‌ای که آخوند خراسانی و میرزای نایینی (رحهما) در نجف هنجار کرده‌اند، بازمی‌گردد که آن، دموکراسی توافقی است. چنین وجه ایجابی‌ای در اندیشه آیت الله خویی (ره) وجود ندارد. ما رگه‌هایی از شورآگرایی را در انتفاضه شعبانیه و در اندیشه آیت الله خویی (ره) مشاهده می‌کنیم؛ ولی بیش از این نمی‌توانیم چیز دیگری را استنباط نماییم. همان‌طور که مطلع هستید، جنوب عراق در انتفاضه شعبانیه از تسلط عراقی‌ها خارج شده بود و بعضی‌ها در شهرهایی مثل نجف، با انقلابیون مجاهد می‌جنگیدند. جنازه‌های بسیاری در کوچه و خیابان‌ها قرار داشت، تاجایی که سگ آنها را می‌خورد. زباله‌ها به قدری در خیابان‌ها و معابر جمع شده بود که نمی‌شد در نجف تردد کرد. بزرگان و علمای نجف به آیت الله خویی (ره) التماس کردند که کاری انجام دهد. البته در ابتدا نپذیرفتند؛ اما بر اثر فشاری که به ایشان



آوردند، پذیرفت که کمیته نه نفره به سرپرستی پسرش، سید محمدتقی، جهت اداره شهرهای آزاد شده عراق تعیین کند. برخی با استناد به این دستورالعمل آیت الله خویی (ره) درباره این شورا، معتقدند که وی نیز به نظام شورایی باور داشته است؛ به گونه‌ای که اگر ایشان زنده می‌ماند و سال‌های بعد از ۲۰۰۳ م. را درک می‌کرد، احتمال داشت دموکراسی توافقی را بپذیرد. اما چون انتفاضه سرکوب شد، خیلی‌ها در آن حادثه کشته شدند و کمیته هم ماندگار نشد تا نتایج روشنی داشته باشد، نمی‌شود دقیق در این باره اظهار نظر کرد. به همین دلیل، معتقدم که آیت الله سیستانی (مد) یک گام جلوتر از آیت الله خویی (ره) است؛ چون آیت الله سیستانی (مد) شرایط بعد از صدام را درک کرد، ولی استادش درک نکرد و ما نمی‌دانیم که اگر ایشان زنده می‌ماند، بعد از صدام چه کار می‌کرد.



### ۳. مدرسه آیت الله سید محمدباقر صدر (ره)

مدرسه سوم، مدرسه آیت الله سید محمدباقر صدر (ره) است که بدون تعارف از لزوم تشکیل حکومت شیعی سخن می‌گفت. آنها معتقد بودند که نباید به دلیل حقارت‌های تاریخی و



دورماندن از ساختار قدرت، اراده‌ای برای تأسیس دولت شیعی نداشته باشیم؛ بلکه باید به سمت آن حرکت کنیم و از درون منابع دینی، نظریه‌ای که متولی این امر باشد را استخراج نماییم. بدون شک مرحوم صدر و اتباع وی، از مرحوم امام (ره) متأثر بودند. وقتی که ایشان شنید امام خمینی (ره) در نجف درس ولایت فقیه گذاشته است، سید محمود هاشمی، آصفی و سید محمد صادق صدر را به درس امام فرستاد. اولین کسی که جزوه عربی ولایت فقیه در نجف را منتشر کرد، سید محمد صادق صدر بود. شهید صدر (ره) نیز بعد از کلاس از اینها می‌پرسید که مثلاً، امروز آقای خمینی (ره) درباره حکومت اسلامی چه گفته است و در جلسه بعد، این اشکالات را مطرح کنید و پاسخ را دریابید. به همین خاطر، سید محمد باقر صدر (ره) به شدت تحت تأثیر امام بود.



نقل شده است که روزی شهید صدر (ره) در مسیر حرم گریه می‌کرد. یکی از شاگردانش به او رسید و گفت: «چرا گریه می‌کنید؟» گفته بود: «چیزی که من سال‌ها آرزو داشتم، یعنی حکومت اسلامی، امروز از زبان آقای خمینی بیان شد.»

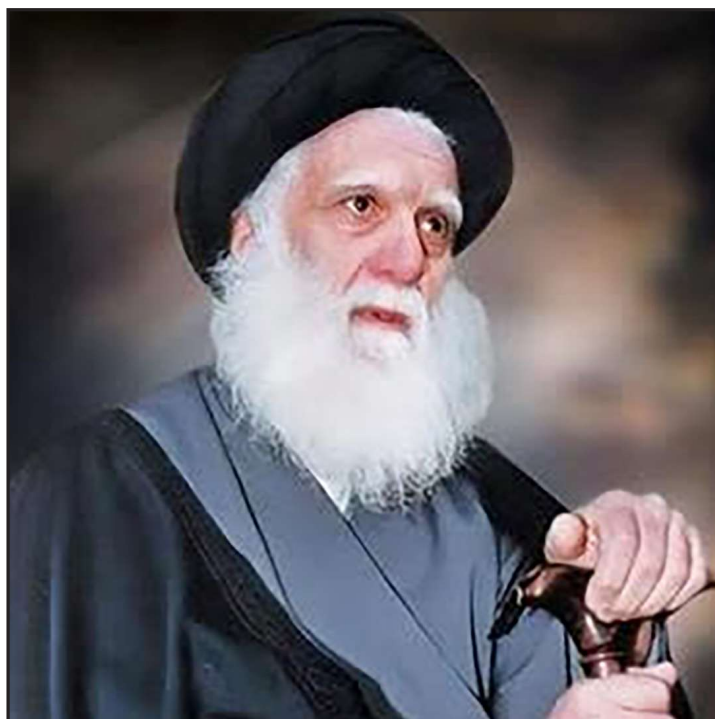
صدر اول به یک حرکت توده‌ای معتقد نبود. یعنی تصور می‌کرد که از طریق راه‌اندازی



جریان‌های حزبی یا نخبگانی بتواند عراق را به این سمت ببرد. با این همه، او درباره حکومت شیعی در عصر غیبت چندین نظریه دارد که در آخرین نظریه‌اش، به نظام شورایی با شهادت مرجع دینی توجه دارد. این بدین معنا بود که به‌رغم اینکه او از امام (ره) متأثر است، ولی تحت تأثیر زمینه‌های نجف، دوباره به میرزای نایینی (ره) برمی‌گشت و نتوانست از کمند اندیشه او خارج شود. حال اینکه فرق الگوی نهایی صدر اول با آنچه که نایینی ارائه کرده بود، چیست، بحث دیگری را می‌طلبد.

#### ۴. مدرسه صدر دوم

انتفاضه شعبانیه شکست خورد و دولت بعث نیز احزاب، گروه‌ها و مجاهدین را قلع و قمع کرد. مرحوم فضل‌الله (ره) که هم‌کلاسی صدر دوم در کلاس سید محمد باقر صدر (ره) بود، به او گوشزد می‌کند که مبارزات سیاسی و نظامی برای تغییر رژیم بعث در عراق بی‌نتیجه مانده است و امروزه به جریانی فرهنگی در میان توده‌ها نیاز داریم. صدر دوم به این توصیه عمل کرد و به پیشنهاد فضل‌الله، حرکت آگاهی‌بخش عظیمی را در میان توده‌های فقیر آغاز کرد که امروزه تأثیراتش در عراق قابل مشاهده است.



صدر دوم نیز حکومت اسلامی را می‌پذیرفت و خود را متأثر از آیت الله خمینی و ابی جعفر



(رحهما) می‌دانست؛ اما ایده امام رانه از مسیر استادش، صدر اول، بلکه به روش امام خمینی (ره) در تحریک توده‌ها می‌پسندید و او این چنین اندیشه‌های آنها را ترکیب کرد.

بنابراین، هردو مدرسه حکومت اسلامی را می‌پذیرند، اما یکی از طریق راه‌اندازی گروه‌های نظامی و سیاسی و دیگری کاملاً بی‌اعتقاد به حرکت نخبگانی. با اینکه صدر دوم در زمان تأسیس حزب الدعوة، حدود ۱۵ - ۱۶ سال داشت، اما به این حزب نپیوست و تا آخر عمر نیز با آن رابطه‌ای نداشت؛ چراکه اعتقادی به روش و منش آن نداشت. او بر این اساس دو کار بزرگ را عراق کلید زد؛ اول اینکه در قبال محاکم عرفی، محاکم شرعی را ایجاد کرد و بسیاری از اختلافات مردم عراق به ویژه شیعیان را در محاکم خود حل کرد و دیگری، راه‌اندازی نماز جمعه بود. او چهل خطبه دارد که در یک کتاب جمع‌آوری شده است. ایشان نماز جمعه را در مسجد کوفه می‌خواند؛ چنان‌که گاهی اوقات عراقی‌ها دو روز قبل از جمعه از اطراف می‌آمدند و در مسجد جا می‌گرفتند. در آخرین نماز جمعه او، بیش از یک میلیون نفر پشت سرش نماز خواندند. البته صدر دوم در اوایل دهه ۹۰ میلادی، افزون بر دعوی مرجعیت، دو سه دعوی علیه مدرسه آیت الله خویی (ره) داشت. ایشان معتقد بود که این مدرسه، حوزه ساکت است. امام خمینی (ره) نیز در آن زمان از واژه حوزه نجف ساکت استفاده می‌کرد. ممکن است صدر دوم در این مسئله تحت تأثیر امام خمینی (ره) بوده باشد.

علاوه بر این، او خودش را مرجع مسموع می‌دانست و بقیه را مرجوع مکتوب. به این معنا که اگر کسی استفتایی کرد، جواب آن را می‌دهد. مرجوع مسموع کسی است که می‌آید در خیابان، سؤال را شفاهی گوش می‌دهد و جواب می‌دهد. به همین دلیل، ایشان بعد از پایان درس کفایه‌اش می‌آمد کنار دیوار حرم؛ عبایش را پهن می‌کرد و روی آن می‌نشست و مستقیم با مردم سخن می‌گفت. یا می‌رفت به سوق الکبیر و به خانم‌های بدحجاب تذکر می‌داد.

او همچنین معتقد بود که مرجعیت باید مرجعیت عراقی و عربی باشد. یعنی به دنبال این بود که پای مراجع عجم را از نجف کوتاه کند و مرجعیت را برای عراقی‌ها باقی بگذارد. چون قرن‌ها بود که مرجعیت به دست فارس‌ها بود. اما آنچه اهمیت داشت، جریان فرهنگی عظیمی بود که او آغاز کرد و البته مورد استقبال بعضی‌ها هم قرار گرفت. آنها در دهه ۹۰ میلادی متوجه شدند که جامعه به شدت در حال سکولار شدن و نیازمند ایجاد موجی



ایمان‌گرایی است که بعضی‌ها آن را تحت عنوان «حملة الايمان» پیگیری می‌کردند. صدر دوم در این شرایط تاریخی و بازگشت بعث به مذهب، ظهور و از این فضا برای پیش‌برد اهداف خود استفاده کرد. مخالفانش در نجف او را به «مرجع سلطه» متهم کردند که بین او و دولت عراق توافقی بوده است.

عباس کاظم، مورخ عراقی که تمام اسناد خوبی و صدر دوم را در آرشیو حزب بعث بررسی کرده است، می‌گوید: «از ۱۹۹۴ - ۱۹۹۷ م. به صورت یک توافق نانوشته، رفتار هردو مساعد بود و این‌گونه نبود که با هم توافق و گفتگویی داشته باشند. ولی از ۱۹۹۷ - ۱۹۹۹ م. تضادها آغاز شد که در نهایت به شهادت صدر دوم منجر گردید». ایشان در این دو سال آخر عمرش در خطبه‌ها به شدت از دولت انتقاد می‌کرد و بر این باور بود که کارمندان ادارات باید توبه کنند و پول‌هایی که می‌گیرند شرعی نیست.

پس از این جریان، رژیم بعث به او فشار می‌آورد که در نماز جمعه برای صدام دعا کند، اما ایشان از این کار سرباز می‌زند و از وزارت ورزش که در دست «عدی»، پسر صدام بود، انتقاد می‌کند. پس از آنکه متوجه می‌شوند که او از آن توافق نانوشته خارج شده است، صدر دوم را ترور می‌کنند. حتی آمریکایی‌ها در دوره‌ای امید داشتند که صدر دوم بتواند بدیل خوبی برای صدام باشد؛ اما از ۱۹۹۷ م. به بعد، آمریکایی‌ها متوجه شدند که صدر دوم، نسخه امام خمینی (ره) در عراق است.

تا زمان حیات صدر، همه دور او جمع می‌شدند و شخصیت کاریزماتیک او را تجلیل می‌کردند. ضمن اینکه در همان زمان در دفترش، به تعبیر خود صدر دوم، دو جریان حضور دارد؛ یکی جریان متطرف و دیگری هم جریان معتدل که با هم اصطکاک‌هایی داشتند. وقتی که صدر به شهادت رسید، جماعت صدر نیز پراکنده شدند و امروزه هرچه پیش‌تر می‌آیند، به اختلافات بیشتری دامن می‌زنند. جریان مقتدا، جریان الصرخی، جریان یعقوبی، جریان النجبا و عصائب اهل الحق همگی خروجی‌های مدرسه صدر دوم هستند. ناگفته نماند در صد آنهایی که به سمت جمهوری اسلامی و تحت تأثیر آموزه‌های شهید سلیمانی به جبهه مقاومت وارد شدند، نوجوان‌هایی بودند که در نماز جمعه‌های صدر دوم شرکت می‌کردند. یعنی در واقع، بخش قابل توجهی از جبهه مقاومتی که الان در عراق است، محصول مدرسه صدر دوم است.



### ➤ نقاط ضعف حوزه نجف را چه می‌دانید؟

درست است که گفتیم مدرسه آیت الله خویی (ره) از ورود به سیاست و دولت ابا دارد، ولی از یک سو، بنده این را ضعف می‌دانم؛ به این معنا که با اندیشه امام خمینی (ره) می‌توان حکومت اسلامی تشکیل داد؛ ولی با اندیشه‌های مثلاً آیت الله خویی و سیستانی نمی‌توان یک نظریه را در باب حکومت و دولت تبیین کرد. ممکن است یکی از دلایل بحران کنونی عراق نیز فقدان یک تئوری در درون این مدرسه باشد.

همچنین کل حوزه نجف صورت جزیره‌ای اداره می‌شود و هرکسی سرش در کار خودش است؛ به همین خاطر، نمی‌تواند سمت و سوی روشنی را در آینده برای خودش تعریف کند. ضمن اینکه نجف یک مجمع‌الجزایر است که اگرچه محاسنی دارد، اما نقطه‌آسیب نیز می‌تواند باشد. یکی از ویژگی‌های حوزه نجف، آزادی بیانی است که در این حوزه وجود دارد. ممکن است در ماه گروه‌های زیادی از سراسر جهان را ببینید که با بیوت و شخصیت‌های مختلف نجف دیدار می‌کنند، بدون اینکه مشکلی در این ارتباط داشته باشند. اما از سوی دیگر، نجف به خاطر بازگشت به درون خودش، دچار نوعی تأخر فکری در ورود به دوره جدید خواهد شد. یعنی به موازات اینکه نجف تلاش می‌کند که خودش را از پیامدهای سیاسی دور کند و به بنیادهای خودش در مدرسه خویی بازگردد، احتمال دارد که در مورد هیچ موضوعی حرف نزند و بحث نکند و در تقیه فرو برود و این چنین از نظریه‌پردازی در حوزه‌های جدید علوم انسانی دور بماند.

### ➤ فرمودید که به نوعی ترس از گرفتاری در ارتجاع در حوزه نجف وجود دارد؛ اما اگر بخواهید

نسبت به این حوزه آینده‌پژوهی داشته باشید، آینده آن را چگونه می‌بینید؟

هرچند ممکن است در آینده در نجف ارتجاع باب بشود، در عین حال آزادی نسبتاً خوبی در آن وجود دارد که پایه تحولات خیلی روشنی در عراق بوده است؛ به نظر بنده این عنصر باید در حوزه قم هم ایجاد شود. مثلاً شما وقتی در سوق الحویش می‌روید، تنوع کتاب‌ها حتی با نگرش‌های الحادی در معرض دید و خواندن طلبه‌ها قرار دارد که می‌توانند بخوانند. شما ممکن است این گستردگی را در کتابفروشی‌های قم نبینید. نوع مراوداتی که با جهان خارج دارند، در قم نیست و میزان سفرهایی که به لحاظ توانایی مالی نجفی‌ها با خارج از کشور دارند، از نقاط مثبت این حوزه است. نجفی‌ها به‌رغم اینکه از آن طرف، یک کسی دارد



آنها را می‌کشاند به سمت لایه سنتی، ولی عوامل زیادی وجود دارد که موجب بالندگی‌های خوبی در نجف می‌شود.

ما امروزه در قم سه مشکل اساسی داریم؛ یکی اینکه آزادی نهادینه شده در قم نداریم که به صورت نهادمند و سازمان‌یافته بیاید از تفکرات آزاد دفاع کند. دوم اینکه ما در قم با دیگران گفتگویی نداریم؛ مشکلی که جمهوری اسلامی دچار آن شده است و از نشاط فضای علمی آن کاسته، ترک گفتگو است؛ در حالی که این عنصر در حوزه نجف بسیار پررنگ است. سوم، مشکلات اقتصادی موجود در ایران است که به حوزه ما توان سفرهای خارجی و تعاملی را نمی‌دهد. بنده معتقدم که این سه ویژگی که عکس آن در نجف وجود دارد، آینده خوبی برای بالندگی افکار نجف ایجاد می‌کند. یعنی نجف معلوماتش به روز می‌شود و دنیا را بهتر و کاربردی‌تر می‌فهمد.